

هشتم شهریور روز مبارزه با تروریسم و شهادت مظلومانه شهیدان رجایی و باهنر تسلیت باد.

وقایع روز شهادت...

هشتم شهریور ۱۳۶۰، خیابان پاستور، ساختمان نخست وزیری

ساعت روی دیوار يك ربع به سه بعدازظهر را نشان می دهد. شورای امنیت کشور امروز جلسه دارد. این بالاترین مرجع تصمیم گیری درباره مسائل امنیتی و سیاسی کشور است. آن هم کشوری که يك سال و نیم از انقلاب مردمی اش می گذرد و هنوز نظام جدید استقرار کامل نیافته و با مشکلات زیادی دست و پنجه نرم می کند. بخشی از سرزمینش در اشغال ارتش بیگانه است و در يك جنگ نابرابر گرفتار شده است.

اولین رئیس جمهورش به همراه مسعود رجوی سرdestه مخالفین حکومت از کشور فرار کرده است. گروه رجوی از آن زمان وارد فاز نظامی علیه نظام شده و به ترور و انفجار روی آورده اند. هر روز حادثه ای در کشور پیش می آید. دو ماه پیش در يك انفجار سهمگین در دفتر حزب جمهوری چندین نفر از مسئولین درجه يك و مدیران برجسته نظام از دست رفته اند. عملا نظام نوپا درگیر جنگی داخلی شده است. درحالی که يك سال است خاک کشورش مورد تجاوز ارتش تجاوزکار صدام قرارگرفته و بخش وسیعی از مرز کشور از قصر شیرین تا آبادان در اشغال آنها است. جمعیت چند استان مرزی آواره شهرهای دیگر شده اند. از هر کوی و برزنی در شهرهای ایران جوانانی به سمت جبهه ها می روند تا از وطنشان دفاع کنند. هر روز هم تعدادی از این نیروها به خاک و خون می تلند. شورای امنیت در این شرایط ناامن و بحرانی تشکیل جلسه داده تا درباره مهمترین مسائل کشور تصمیم بگیرد.اعضای شورا يك به يك وارد سالن می شوند. قرار بود از امروز جلسه رسماً زیر نظر دکتر محمدجواد باهنر نخست وزیر اداره شود. اما باهنر این کار را به عهده رجایی گذاشت.

رجایی قسمت بالای میز و باهنر در کنار او سمت پیش نشسته، مسعود کشمیری دبیر جلسه سمت راست مقابل باهنر، تیمسار وحید دستجردی کنار باهنر و بعد از او اخیانی به جای فرماندهی ژاندارمری کل نشسته، در کنار وی به ترتیب تیمسار کتیه، سرورالدینی معاون وزیر کشور، خسرو تهرانی از اطلاعات نخست وزیری، کلاهدوز قائم مقام سپاه يك طرف میز بودند و طرف دیگر میز تیمسار شرف خواه معاون نیروی زمینی، سرهنگ وحیدی معاون هماهنگی ستاد مشترك، سرهنگ وصالی فرمانده عملیات نیروی زمینی، و سرهنگ صفاپور فرمانده عملیات ستاد مشترك نشسته بودند.

مسعود کشمیری دبیر و منشی جلسه است. تمامی صورجلسه ها را او می نویسد. اعضای جلسه را هم او دعوت و هماهنگ می کند و سایر کارهای دفتری شورا به عهده اوست. این جلسه هم آمده، ضبط صوت بزرگش را هم آورده است که مذاکرات را ضبط کند. آن را جلو رجایی و باهنر می گذارد. کسی به فکرش نرسید که چرا او از ضبط به این بزرگی استفاده می کند. کشمیری مورد اعتماد همه بود. سیری که طی کرده بود تا به این مقام رسیده بود جای شك و شبهه ای باقی نمی گذاشت. به خصوص که قیافه حق به جانبی داشت. از ریش محرابی و صورت سرخ و سفیدش روحانیت و نورانیت می بارید.

تسبیح اش هم همیشه همراهش بود و برای خیلی کارها استخاره می کرد. همه او را به تشرع می شناختند. در جلسات دعای کمیل او یکی از دعاخوان ها بود و گاه پیش نماز هم می ایستاد. کسی حدس نمی زد که او از اعضای گروه رجوی و نفوذی در عالی ترین مرکز تصمیم گیری یعنی شورای امنیت کشور باشد. به خصوص که او مواضع تندى علیه آنها داشت و گویا پیشنهادهایی مثل بمباران ایستگاه رادیویی مجاهد داده بود که اعتماد اطرافیان به او دوچندان شده بود. او یکی دو ماه پس از پیروزی انقلاب که اوضاع سازمانی نیافته و همه جا به هم ریخته بود، از طرف دفتر نخست وزیری به ارتش معرفی شد تا حفاظت از اسناد و مدارک نیروی هوایی را بر عهده گیرد.

به این ترتیب اسناد طبقه بندی شده نیروی هوایی در اختیار او قرار گرفت. تا همین اواخر در آنجا مشغول بود و بعد از مدتی آنجا را رها کرد و به شورای امنیت منتقل شد. او چنان اعتماد همه را جلب کرده بود که موقع تردد در نخست وزیری بازرسی بدنی نمی شد و هرچه می خواست می برد و می آورد. آن روز هم کسی متوجه نشد که کشمیری چگونه آن بمب ساعتی قوی را وارد ساختمان نخست وزیری کرد.

دقایقی از شروع جلسه گذشت. دستجردی گزارش وقایع مهم هفته گذشته را می داد. از جمله کشته شدن سرگرد همتی در اثر تیراندازی یکی از محافظانش که بحث بود که این تیراندازی عمدی یا سهوی بوده است. کنار سالن فلاسك چایی گذاشته بودند و هر کس چای می خواست خودش می رفت و چای می ریخت. تردد اعضای جلسه امری عادی بود و درمیان این بحث ها کسی نفهمید که کشمیری از جلسه بیرون رفته است.

ناگهان صدایی مهیب همراه با شعله های آتش و دود غلیظ قهوه ای همه چیز را به هم ریخت. معلوم نبود چه اتفاقی افتاده است، هر کس دست و پایی سالم داشت به طرف در ورودی می دوید. کارمندان داخل ساختمان سراسیمه این سو و آن سو می دویدند. همه یاد فاجعه هفتم تیرماه گذشته در دفتر حزب جمهوری افتادند و صحنه های دلخراش آنجا جلو چشمشان می آمد. لحظاتی بعد که دودها فروکش کرد معلوم شد که چه اتفاقی افتاده است. کسانی مجروح و تکه پاره شده بودند.

رجایی و باهنر که بیش از همه در معرض بمب قرار داشتند بیشترین آسیب را دیده بودند و اجسادشان اصلا قابل شناسایی نبود. هر کس به فراخور دوری و نزدیکی به آنان دچار سوختگی و جراحت شده بود. اما از بدن کشمیری اثری نبود. حدس زده شد که او در آتش سوخته و پودر شده است. فردا صبح که شهیدان حادثه تشییع می شدند او هم جزء شهدای این بمب گذاری محسوب شد و روزنامه کیهان این خبر را اعلام کرد. اما با کمال ناباوری روزهای بعد معلوم شد که او همان ساعت به فرودگاه رفته و از کشور خارج شده است.

با انفجار نخست وزیری جامعه جنگ زده، در ماتمی جدید فرو رفت، عالی ترین مدیران کشور از دست رفته بودند. تهران تعطیل شد. مردم به خیابان ها ریخته و به عزاداری پرداختند. آنها با شعارهایشان انتقام گیری و مبارزه با تروریسم را از مسئولین تقاضا می کردند. گفته شد بیش از يك میلیون نفر رجایی و باهنر را تشییع کردند.کسی یا گروهی این حادثه را به عهده نگرفت ولی با فرار کشمیری و نشانه های دیگر، همه این فاجعه را کار دار و دسته رجوی دانستند.

رجایی از محروم ترین اقشار جامعه برخاسته بود. سال های نوجوانی که با مادرش از قزوین به تهران آمد از راه بساط دستفروشی روزگار می گذراند که همواره در معرض آسیب ماموران شهرداری قرار داشت. از این همین رو بدون اینکه تظاهر کند به فکر محرومان بود و شرایط آنها را درک می کرد. طرح شهید رجایی برای تامین افراد سالخورده روستایی از جمله اقدامات وی بود که ادامه یافت. او از نوادر کسانی بود که زندگی و خلیقاتش پس از رسیدن به مقامات عالیه تغییری نکرد و همچنان بر ساده زیستن و ارزش های انسانی تاکید کرده و واقعا بدان ها پایبند ماند.